

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«وَأَمَّا تفويت مصلحة الواقع، أو الإلقاء في مفسدته، فلا محذور فيه أصلاً إذا كانت في التعبد به مصلحة غالبية علي مفسدة التفويت أو الإلقاء، الوجه الثاني نعم، لو قيل باستتباع جعل الحجية للأحكام التكليفية، أو بأَنَّهُ لا معني لجعلها إلا جعل تلك الأحكام، فاجتماع حكيم وإن كان يلزم، إلا أَنَّهُما ليسا بمثلين أو ضدَّين».

مرحوم آخوند بعد از اینکه روي مبناي خودشان جواب از اشكال اول و دوم را دادند. مي آیند سراغ جواب از اشكال سوم.

تكرار اشكال سوم

اشكال سوم اين بود كه تعبد به اماره موجب تفويت مصلحت يا القاء در مفسده مي شود. جايي كه يك فعلي در واقع واجب باشد اما روايت بگويد جايز است يا حرام باشد و روايت بگويد جايز اين موجب مي شود كه يا مصلحتي از دست بندگان خدا فوت شود و يا اينكه عباد و بندگان خدا در مفسده واقع شوند و هر دوي اينها بر حكيم متعال قبيحه است.

پاسخ از اشكال سوم

مرحوم آخوند در مقام جواب مي فرمايند اين اشكالي ندارد، تفويت مصلحت يا القاء در مفسده در صورتي قبيح است كه يك مصلحت عامه و يك مصلحت غالبه اي در كار نباشد. در اينجا يك مصلحت غالبه اي وجود دارد و آن مصلحت تسهيل مردم است. مردم براي اينكه كارشان آسانتر باشد، چون اگر شارع مردم را مكلف كند به اينكه علم پيدا كنند، اين براي مردم يك تكليف و مشقت زيادي دارد لذا روي اينكه شارع تسهيل مردم را در نظر گرفته است، مانعي ندارد كه اين امارات را حجت قرار دهد، بنابر اين تفويت مصلحت در صورتي قبيح است كه كنار آن يك مصلحت غالبه و عامه در كار نباشد.

پاسخ اشكال بنابر بقيه مباني

بعد مجدداً مي پردازند به جواب از اشكال اول و دوم اما روي دو مبناي ديگر كه در باب حجيت است.

عرض كرديم آن جوابي كه ديروز بيان شد مرحوم آخوند روي مبناي خودشان داده اند كه مبناي ايشان اين بود كه حجيت يك

حکم وضعی قابل جعل استقلالی است، شارع متعال می‌تواند همانطوری که ملکیت را جعل می‌کند حجیت را هم جعل کند و اشکالی ندارد، اما در مقابل این مبنا دو مبنای دیگر وجود دارد.

مبنای اول: جعل استقلالی غیر قابل انفکاک

یک مبنا این است که گرچه حجیت قابل جعل است اما این حجیتی که شارع جعل می‌کند مستتبع احکام تکلیفه است، بدنبال جعل حجیت حکمی تکلیفی هم باید جعل شود. به این بیان:

مرحوم آخوند می‌فرمودند که شارع وقتی این خبر زراره می‌گوید «صلاة الجمعة واجبة». این را حجت قرار می‌دهد، فقط کار شارع جعل حجیت است. دیگر یک چیزی مثل وجوب که حکم تکلیفی است، روی نماز جمعه بار نمی‌شود. حکم تکلیفی همان حکمی است که در لوح محفوظ است. این فرمایش آخوند بود.

اما در این مبنا قائل به این مبنا می‌گویند اگر شارع این روایتی را که در آن حکم تکلیفی وجود دارد، حجت قرار داد، اینها از هم انفکاک ندارند، نمی‌شود شارع روایت را حجت قرار دهد، اما از آن طرف بگوید برای نماز جمعه وجوب بار نمی‌شود. حجیت ملازم با این احکام تکلیفه است، یعنی از اینکه این روایت حجت شد، حالا به سبب همین روایت حکمی بنام وجوب بر نماز جمعه بار می‌شود.

مبنای دوم: جعل تبعی

مبنای دوم که مبنای شیخ انصاری است. ایشان فرموده‌اند اصلاً احکام وضعیه بطور مطلق منتزع از احکام تکلیفه هستند؛ مثلاً می‌گویند وقتی دو نفر معامله‌ای را کردند اگر بعد از معامله جواز تصرف تکلیفی وجود داشته باشد، از این جواز یک حکمی بنام ملکیت انتزاع می‌شود. شیخ انصاری این مبنا را دارند که احکام وضعیه بنام ملکیت، زوجیت، حجیت ابتداء به ساکن معقول نیست، باید قبل از آنها یک حکم تکلیفی باشد.

اگر یک مردی بتواند از زنی استمتاع ببرد، این حکم تکلیفی یعنی جواز الاستمتاع، از آن یک حکم وضعی بنام زوجیت انتزاع می‌کنیم، در باب حجیت هم مرحوم شیخ انصاری چنین نظریه‌ای را دارد. وقتی یک حکم تکلیفی وجود داشت ما از آن حکم تکلیفی، حکمی را بنام حجیت انتزاع می‌کنیم. وقتی دیدیم عمل به اماره شرعاً واجب است، از وجوب تکلیفی یک حکمی بنام حجیت انتزاع می‌شود.

حالا مرحوم آخوند می‌فرمایند ما روی این دو مبنا، یکی اینکه حجیت استقلالا جعل می‌شود اما انفکاک از حکم تکلیفی ندارد؛ مبنای دوم این است که اصلاً حجیت منتزع از احکام تکلیفه است که شیخ انصاری قائل هستند، ببینیم روی این دو مبنا اشکال اجتماع مثلین و اجتماع ضدین را چطور می‌توانیم حل کنیم.

این دو مبنا یک قدر مشترکی دارند و آن قدر مشترکشان وجود حکم تکلیفی است. در مبنای آخوند که در بحث دیروز خواندیم ایشان فرمود شارع فقط حجیت را برای اماره جعل می‌کند، اما ما دیگر حکم تکلیفی نداریم. لذا فرمود وقتی حکم تکلیفی نداریم دیگر اجتماع مثلین بوجود نمی‌آید، چون اجتماع مثلین در جایی است که دو حکم تکلیفی داشته باشیم، دو وجوب داشته باشیم؛ دیگر اجتماع ضدین بوجود نمی‌آید، چون آن هم در جایی است که دو حکم تکلیفی یکی وجوب و یکی حرمت داشته باشیم.

اما روی این دو مبنا که قدر مشترک بین این دو مبنا وجود یک حکم تکلیفی است، حال که حکم تکلیفی در اینجا است، پس اشکال مسجل می‌شود. الان دو حکم تکلیفی داریم یکی در واقع و یک حکم تکلیفی که اماره برای ما بیان می‌کند. اگر مثل هم باشند اجتماع مثلین بوجود می‌آید، اگر ضد هم باشند اجتماع ضدین به وجود می‌آید، باید دید روی این دو مبنا مرحوم آخوند اجتماع مثلین را چگونه حل می‌کند.

مرحوم آخوند می‌فرمایند در اینجا می‌گوییم این دو حکم درست است که دو حکم تکلیفی است، اما دو نوع متفاوت است و اجتماع مثلین در دو حکم تکلیفی که از یک نوع واحد باشند محال است، اما اثبات می‌کنیم این دو حکم تکلیفی در ما نحن فیه دو نوع‌اند.

می‌فرمایند یک حکمی داریم که ناشی از اراده و کراهت مولا است، مولا اراده می‌کند در جایی که بخواهد یک حکم وجوبی را صادر کند یا کراهت دارد جایی که بخواهد یک حکم حرمت را برای ما بیان کند، اراده و کراهت ناشی از وجود مصلحت و مفسده در متعلق است، یعنی اگر یک مصلحتی در متعلق باشد شارع اراده می‌کند، اگر یک مفسده‌ای در متعلق باشد شارع نسبت به آن کراهت دارد، این یک نوع حکم است.

حکمی داریم که ناشی از اراده یا کراهت و ناشی از وجود مصلحت یا مفسده در متعلق آن حکم است؛ مثلاً شارع که می‌خواهد نماز را واجب کند نسبت به نماز اراده پیدا می‌کند، چون در نماز مصلحت و ملاک وجوبی وجود دارد، پس آن را واجب می‌کند. احکام واقعیۀ تماماً اینچنین هستند. احکام واقعیۀ ناشی از اراده و کراهت و ناشی از مصلحت و مفسده در متعلق هستند.

اما نوع دوم احکام یک احکامی داریم که ناشی از اراده و کراهت نیست ناشی از وجود مصلحت یا مفسده در متعلق نیست، پس مصلحت در کجا است؟ در خود انشاء امر یا نهی مصلحت وجود دارد، نظیر آنچه در اوامر امتحانیۀ می‌گوییم.

در اوامر امتحانیۀ در متعلق عمل نه مصلحت و نه مفسده‌ای است. ملاکی وجود ندارد. مصلحت در صدور امر و انشاء امر است. مرحوم آخوند می‌فرمایند در ما نحن فیه مصلحت در این تعبد به اماره وجود دارد، مصلحت در این است که شارع برای مردم خبر واحد را طریق قرار دهد و لو اینکه در مودی اماره هیچ مصلحتی وجود ندارد؛ مثلاً روایت می‌گوید نماز جمعه واجب است و فرض کنیم در واقع نماز جمعه حرام است.

جمع بین این دو حکم این می‌شود که آن حکمی که در واقع است یک حکم واقعی ناشی از اراده یا کراهت و این اراده و کراهت هم ناشی از وجود مصلحت یا مفسده در متعلق است، اما این حکمی که می‌گوید نماز جمعه واجب است کاری به مصلحت و اینها در متعلق‌اش نداریم، فقط مصلحت در انشاء لزوم تعبد به این طریق وجود دارد.

جامعه و افراد جامعه برای اینکه در تسهیل قرار گیرند، مصلحت اقتضای می‌کند که شارع مردم و مسلمین را متعبد به این طریق کند، لذا می‌فرمایند اسم آن را اینطور می‌گذاریم می‌گوییم آن حکمی که در واقع است را حکم واقعی می‌نامیم و حکمی که مودی اماره برای ما بیان می‌کند، یک حکم غیر واقعی و طریقی است و چون اینها دو از حکم هستند، اجتماع مثلین بوجود نمی‌آید.

اجتماع مثلین در جایی است که دو حکم از نوع واحد داشته باشیم، اگر در واقع دو حکم واقعی هم نماز جمعه را واجب و حرام کند، این اجتماع ضدین می‌شود، در واقع شارع مقدس دو وجوب برای نماز جمعه بیاورد، این اجتماع مثلین می‌شود، اجتماع مثلین در جایی معقول است که یک نوع داشته باشیم اما در دو نوع اصلاً مثلین وجود ندارد.

جمع بندي

این مباحثی که ما داریم را در اصول به کیفیت جمع بین حکم واقعی و حکم ظاهری تعبیر می‌کنند، تا اینجا مرحوم آخوند دو راه ارائه، برای جمع بین حکم واقعی و ظاهری داده‌اند. یک راه روی مبنای خودشان بود که فرمودند روی مبنای ما احکام تکلیفیه ظاهریه نداریم. طبق مبنای ما در ظاهر غیر از حجیت که یک حکم وضعی است، حکم تکلیفی دیگر نداریم و روی این دو مبنا در باب حجیت که فرمودند حکم تکلیفی داریم. عرض کردیم، قدر مشترکشان وجود حکم تکلیفی است؛ اما اثبات کردند این حکم تکلیفی ظاهری با آن حکم تکلیفی واقعی دو سنخ و نوع هستند، بنابراین اجتماع مثیلین وجود پیدا نمی‌کند.

بعد اشکالی را بیان می‌کنند، در جواب از آن اشکال یک راه حل سومی برای جمع بین حکم ظاهری و واقعی بیان می‌کنند که عرض می‌کنیم.

توضیح عبارت

«وَأَمَّا تَفْوِيتُ مَصْلَحَةِ الْوَاقِعِ»، تفویت مصلحت واقع این جواب از اشکال سوم است، می‌فرمایند تفویت مصلحت واقع یا القاء در مفسده «أو الإلقاء في مفسدته، فلا محذور فيه أصلاً»، محذوری در این تفویت نیست. آخوند نسبت به اشکال اول و دوم فرمود آنچه که شما می‌گویید لازم می‌آید لازم نمی‌آید.

اما نسبت به اشکال سوم قبول دارد که تعبد به خبر واحد موجب می‌شود، چه بسا مصلحت واقعی از دست برود. می‌گوید این اشکالی ندارد، محذوری در آن نیست، در چه صورت؟ «إذا كانت في التعبد به مصلحة غالبية»، اگر در تعبد به امرای یا خبر واحد یک مصلحت غالبه، یعنی یک مصلحت عامه که غلبه بر مصلحت تفویت یا بر القاء می‌کند؛ مثلاً تسهیل مردم، خود تسهیل مردم مصلحتی است که غلبه بر مصلحت واقعی دارد.

این «نعم» به جواب از اشکال اول و دوم بر می‌گردد، اما روی مبنای دیگران جواب می‌دهد. «لو قيل باستتباع جعل الحجية للأحكام التکلیفیه»، اگر بگوییم حجیت را شارع وقتی جعل کرد، دنبالش احکام تکلیفیه می‌آید، یعنی همان احکام تکلیفیه که مودی خبر است، خبر می‌گوید نماز جمعه واجب است.

این قائل می‌گوید اگر شارع این را حجت کرد، یعنی می‌گوید وجوب روی نماز جمعه می‌آید و لو اینکه در واقع نماز جمعه واجب نباشد. «أو بأنه»، مبنای دیگر است که این مبنا را شیخ انصاری دارد، «لا معني لجعلها»، معنایی برای جعل حجیت نیست «إلا جعل تلك الأحكام»، مگر جعل احکام تکلیفیه.

مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید حجیت بدون حکم تکلیفی معقول نیست. یعنی اول باید یک حکم تکلیفی باشد مثلاً حکم وجوب العمل بالاماره، وجوب تکلیفی. از این وجوب عمل به اماره یک حکمی را بنام حجیت انتزاع کنیم. همانطور که از جواز تصرف در مال خود یک حکمی بنام ملکیت انتزاع می‌شود، از جواز استمتاع مرد از زن یک حکمی بنام زوجیت انتزاع می‌شود.

شیخ انصاری بنحو کلی فرموده جمیع احکام وضعیه منتزع از احکام تکلیفیه‌اند. قدر مشترک اینها وجود حکم تکلیفی است، پس تا این شد اشکال بر می‌گردد که اجتماع مثیلین می‌شود، می‌فرمایند «فاجتماع حکمین»، حکمین تکلیفین، «وإن كان يلزم»، الان لازم می‌آید در این فرض «إلا أنهما ليسا بمثلين أو ضدّين»، اینها مثل و ضد نیستند، چرا؟

«لأنَّ أحدهما»، یعنی حکمی که خبر واحد می‌گوید «طریقی»، طریقی یعنی، «عن مصلحة في نفسه»، در نفس طریق، در اینکه این طریق را شارع برای مردم مؤمن قرار دهد، «موجبة» این مصلحت موجب است «لإنشاء» این حکم، «الموجب»، صفت انشاء است، «للتنجز»، انشایی که موجب تنجز «أو لصحة الاعتذار» یا موجب صحت اعتذار «بمجرده»، به مجرد اینکه این طریق را انشاء کرد.

وقتی شارع این طریق را انشاء کرد، مردم هم وقتی به این طریق عمل کردند، طریق می‌گوید نماز جمعه واجب است، اگر روز قیامت واجب نبود مردم می‌توانند اعتذار بیاورند و بگویند خود شما برای ما این طریق را قرار دادید، ما هم به این طریق عمل کردیم.

حال حکم طریقی را آخوند معنا می‌کنند، «من دون إرادة نفسانية أو كراهة كذلك»، حکم طریقی اراده و کراهت نیست «متعلقة»، اراده و کراهتی که متعلق باشد «بمتعلقه»، به متعلق این حکم «في ما يمكن هناك»، در جایی که امکان دارد «انقداحهما»، یعنی انقداح اراده و کراهت این «في ما يمكن هناك انقداحهما».

بعدا مطلبی است که آخوند اشاره می‌کنند که در مورد خداوند تبارک و تعالی اراده و کراهت، چون از مصادیق حوادث است و ذات مقدس خداوند مبرای از این است که محل حوادث واقع شود، لذا اراده و کراهت در مبادی عالیه دیگر در نفس پیامبر، در نفس ائمه واقع می‌شود.

«حيث إنه مع المصلحة أو المفسدة الملزمتين في فعل»، با وجود مصلحت و مفسده‌ای که ملزمتین یعنی به حد وجوب و حرمت در فعل می‌رسد، «وإن لم يحدث بسببها»، یعنی به سبب این مصلحت یا مفسده، «إرادة أو كراهة في المبدأ الأعلى»، چرا در مبدأ اعلی نمی‌آید، چون گفتیم محل حوادث نیست.

«إلا أنه إذا أوحى بالحكم الناشئ»، وقتی خداوند وحی می‌کند به حکم «من قبل تلك المصلحة أو المفسدة» بخاطر وجود این مصلحت یا مفسده «إلى النبي، أو أُلهم به الولي، فلا محالة ينقذ في نفسه الشريفة»، در نفس پیامبر یا ولی «بسببهما»، یعنی به سبب مصلحت و مفسده «الإرادة أو الكراهة»، آنها اراده می‌کنند یا کراهت.

«الموجبة لإنشاء» اراده و کراهتی که موجب انشاء، «بعثاً أو زجراً بخلاف ما ليس هناك مصلحة أو مفسدة في المتعلق»، پس آخوند می‌فرمایند حکم واقعی را خداوند روی آن علمی که دارد در افعال مصلحت و مفسده دارد. آن حکم را وحی می‌کند یا الهام می‌کند به پیامبر یا ائمه، بعد در نفوس شریفه‌ی اینها اراده و بعث یا کراهت و زجر محقق می‌شود، به دنبال آن حکم تحقق پیدا می‌کند، به خلاف آنجایی که مصلحت و مفسده در متعلق نباشد. بلکه در «بل إنما كانت في نفس إنشاء الأمر به طريقتاً». به آن طریق عنوان طریقی، طریقی هم تمییز برای انشاء است، انشاء بنحو طریقی.

«والآخر»، این و الآخر وصل به «أحدهما» است. «لأنَّ أحدهما طريقتي»، احدهما یعنی همان وجوب نماز جمعه‌ای که روایت بیان می‌کند.

«و الآخر»، یعنی آن وجوب نماز جمعه‌ای که در لوح محفوظ است. «واقعي حقيقي عن مصلحة أو مفسدة في متعلقه»، مصلحت یا مفسده در متعلق است که «موجبة لإرادته» آن فعل یا کراهت این اراده موجب می‌شود، «لإنشائه بعثاً»، آنجایی که اراده می‌کند أو زجراً آنجایی که کراهت دارد، زجر بمعنای منع است.

«في بعض المبادئ العالية»، در نفس پیامبر و ائمه «وإن لم يكن في المبدأ الأعلى إلا العلم بالمصلحة أو المفسدة»، و لو اینکه در

مبدأ اعلی غیر از علم به مصلحت یا مفسده نیست. «کما أشرنا»، اُشرنا که گفتیم در مبدأ اعلی چون اراده و کراهت از امور حادثه هستند و امور حادثه در ذات مقدس خداوند محال است. خداوند محل برای حوادث نیست و لذا اراده خداوند را می‌گویند به معنای علم خداوند است.

«فلا يلزم أيضاً اجتماع»، بنابر این اجتماع اراده و کراهت لازم نمی‌آید، «و إنما لزم»، بنابر این بیان مفصلی که آخوند فرمود: آنچه لازم می‌آید این است، یکی إنشاء «حکم واقعی حقیقی بعثاً أو زجراً»، پس حکم واقعی را آخوند معنا کردند، حکمی که در متعلق‌اش مصلحت است.

«و إنشاء حکم آخر طریقی»، حکم طریقی یعنی حکمی که مصلحت در متعلق آن نیست؛ بلکه مصلحت در خود انشاء است، همین که مولا انشاء کند که به خبر واحد عمل کنید، «ولا مضادة بين الإنشائين في ما إذا اختلفا»، آنجایی که اختلاف پیدا کنند مضاده‌ای نیست، «اختلفا» یعنی حکم واقعی وجوب نماز جمعه است این حکم خبر می‌گوید حرام، مضاده‌ای نیست. چون اینها دو نوع هستند نه یک نوع واحد،

«ولا يكون من اجتماع المثليين»، اجتماع مثلیین بوجود نمی‌آید. «في ما اتفقا»، در جایی که با هم اتفاق دارند، در واقع وجوب و خبر واحد هم می‌گوید وجوب، «ولا إرادة ولا كراهة أصلاً إلا بالنسبة إلى متعلق الحكم الواقعي»، اراده و کراهت نیست مگر نسبت به متعلق حکم واقعی. «فافهم»، این فافهم را آنطوری که عنایت الاصول، بعضی‌ها گفته‌اند اشاره به دقت دارد.

عنایت الاصول و همچنین از کلمات منتهی الدرایه استفاده می‌شود که این فافهم اشاره دارد به «ولا إرادة ولا كراهة»، بخاطر اینکه اشاره دارد به اینکه نه، بالاخره نسبت به حکم ظاهری طریقی، چون حکم ظاهری طریقی عنوان مقدمی را دارد و طریق است برای رسیدن به واقع، وقتی عنوان مقدمی پیدا کرد، می‌شود دارای مصلحت غیریه می‌شود، پس باید اراده در آنجا محقق باشد.

لذا شما چرا می‌گویید فقط اراده نسبت به حکم واقعی است، نسبت به همین حکم طریقی ظاهری باز در اینجا هم اراده وجود دارد، اما اراده غیریه وجود دارد، پس چرا می‌گویید «ولا إرادة ولا كراهة» مگر نسبت به متعلق حکم واقعی. خیر، نسبت به متعلق حکم ظاهری هم اراده وجود دارد، اما اراده‌ی غیریه است. این بیان «فافهم».

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين